

# انسان در اسارت

## شعور کاذب

شهلا محیی

این نامی است که برای این متن برگزیده‌ام، انسان در اسارتِ شعور کاذب، ... اگر زمان به عقب برمی‌گشت، به دوران حیات بشر اولیه و انسان هنوز این راه دراز طی شده را پیش‌روی خود نداشت. این جمله می‌توانست شاخص کامل شخصیت شکل نگرفته و نارسای بشر باشد، بشری که با تمامی ارزش‌ها بیگانه بود و تنها خورد و خواب و ارضای غرایز بود که در محدوده‌ی زندگی‌اش نقش محوری داشت، در حقیقت این بازنگری در نحوه‌ی تفکر و عملکرد بشر آن‌روز می‌تواند نمادی باشد از قانون زندگی او که قانون جنگل بود، بله، قانون جنگل... اما شاهدیم که در قرن بیست و یکم، عصر تسخیر فضا، عصر جهشی علم و تکنولوژی، تمدن، فرهنگ و پیشرفت شگفت‌آور صنایع فرهنگی، مانند حوزه‌های اطلاع‌رسانی و ارتباطات و... عصر جهانی‌شدن، همان قانون جنگل به اشکال و در ابعاد مختلف و نیز برای جذب انسان‌ها، حال با هر هدف، اما این بار به نام تمدن این عصر و نسل نقش محوری را داراست، تمدن برخاسته از دانشی که جوهره‌ی آن در نگاه اکثریت در طول تاریخ تمدن بشر نگاهی است به نوعی حقیرپندارانه به حقایق عقلانی تردیدناپذیر، و یا اطلاعات و اعتقادات ناقص و نارسایی که خاستگاه آن‌ها زوایایی خرافی و تعصب‌گرایانه است، که این رویداد برای انسان مدرن و پسامدرن (صرف‌نظر از اختلاف عقایدی که مابین این دو گروه نیز تا حدی وجود دارد) فاجعه‌ی بی‌ست که پی‌آمدهای آن دل‌ها را در سینه می‌لرزاند و وحشت و اضطرابی وصف‌ناپذیر در روان انسان به وجود می‌آورد، این انسان متمدن مدرن، با دستاوردهای عظیم علم و صنعت با خویشتن چه کرده است؟ عقل ابزاری‌اش که زیربنای عقل بنیادین اوست چه دقیق و منظم عمل می‌کند، همان شعور و ادراکی که نماد نوعی فردگرایی ویژه، منحط و هولناک است که تنها جسمش را می‌پرورد، مالش را افزون می‌سازد، نفعش را می‌طلبد و برای تحقق بخشیدن به آرمان‌هایش پایه‌های ظلم، نابرابری، حق‌کشی و فساد را در ادوار مختلف تاریخ و در نهایت خیانت و جنایت در چهره‌های مختلف را هم‌چون سند افتخار پر و بال داده و از شعور کاذب خویش پلی می‌سازد که به وسیله‌ی آن مثلاً به مسیر سعادت و در صورت نابودشدن به رستگاری معنوی برسد، واقعاً امروز انسان در کجا ایستاده؟ وقتی به مسیر تاریخ بشر نظر می‌افکنیم، می‌بینیم که بشر هرگز در جایگاه واقعی خود نبوده است (به غیر از مقربین درگاه الهی). اما سوال این‌جاست که آیا باید به سادگی از این مساله گذشت یا دلیل آن را جست‌وجو کرد، آیا این ایستایی و واپس‌گرایی عظیم و سرنوشت‌ساز

□ این نامی است که برای این متن برگزیده‌ام، انسان در اسارتِ شعور کاذب، ... اگر زمان به عقب برمی‌گشت، به دوران حیات بشر اولیه و انسان هنوز این راه دراز طی شده را پیش‌روی خود نداشت. این جمله می‌توانست شاخص کامل شخصیت شکل نگرفته و نارسای بشر باشد، بشری که با تمامی ارزش‌ها بیگانه بود و تنها خورد و خواب و ارضای غرایز بود که در محدوده‌ی زندگی‌اش نقش محوری داشت، در حقیقت این بازنگری در نحوه‌ی تفکر و عملکرد بشر آن‌روز می‌تواند نمادی باشد از قانون زندگی او که قانون جنگل بود، بله، قانون جنگل... اما شاهدیم که در قرن بیست و یکم، عصر تسخیر فضا، عصر جهشی علم و تکنولوژی، تمدن، فرهنگ و پیشرفت شگفت‌آور صنایع فرهنگی، مانند حوزه‌های اطلاع‌رسانی و ارتباطات و... عصر جهانی‌شدن، همان قانون جنگل به اشکال و در ابعاد مختلف و نیز برای جذب انسان‌ها، حال با هر هدف، اما این بار به نام تمدن این عصر و نسل نقش محوری را داراست، تمدن برخاسته از دانشی که جوهره‌ی آن در نگاه اکثریت در طول تاریخ تمدن بشر نگاهی است به نوعی حقیرپندارانه به حقایق عقلانی تردیدناپذیر، و یا اطلاعات و اعتقادات ناقص و نارسایی که خاستگاه آن‌ها زوایایی خرافی و تعصب‌گرایانه است، که این رویداد برای انسان مدرن و پسامدرن (صرف‌نظر از اختلاف عقایدی که مابین این دو گروه نیز تا حدی وجود دارد) فاجعه‌ی بی‌ست که پی‌آمدهای آن دل‌ها را در سینه می‌لرزاند و وحشت و اضطرابی وصف‌ناپذیر در روان انسان به وجود می‌آورد، این انسان متمدن مدرن، با دستاوردهای عظیم علم و صنعت با خویشتن چه کرده است؟ عقل ابزاری‌اش که زیربنای عقل بنیادین اوست چه دقیق و منظم عمل می‌کند، همان شعور و ادراکی که نماد نوعی فردگرایی ویژه، منحط و هولناک است که تنها جسمش را می‌پرورد، مالش را افزون می‌سازد، نفعش را می‌طلبد و برای تحقق بخشیدن به آرمان‌هایش پایه‌های ظلم، نابرابری، حق‌کشی و فساد را در ادوار مختلف تاریخ و در نهایت خیانت و جنایت در چهره‌های مختلف را هم‌چون سند افتخار پر و بال داده و از شعور کاذب خویش پلی می‌سازد که به وسیله‌ی آن مثلاً به مسیر سعادت و در صورت نابودشدن به رستگاری معنوی برسد، واقعاً امروز انسان در کجا ایستاده؟ وقتی به مسیر تاریخ بشر نظر می‌افکنیم، می‌بینیم که بشر هرگز در جایگاه واقعی خود نبوده است (به غیر از مقربین درگاه الهی). اما سوال این‌جاست که آیا باید به سادگی از این مساله گذشت یا دلیل آن را جست‌وجو کرد، آیا این ایستایی و واپس‌گرایی عظیم و سرنوشت‌ساز

۱- موج ستیزه‌جویی با مذهب که در زمان حاضر بسیار مطرح بوده و از جانب انسان‌هایی است که تنها از زوایایی خاص و افکار و عملکرد افرادی خاص به دین نگاه می‌کنند و این مشعل جاوید هدایت بشر را بی‌توجه به غنای بی‌کران محتوای آن در بوته‌ی نقد می‌افکنند و نیز افرادی که با مدعیان دین‌شناسی که تعدادشان خیلی زیاد نبوده، اما به نام مذهب، مذهب را خدشه‌دار کرده‌اند، هم‌سو می‌کنند در عصر حاضر یکی از مقوله‌های بحث‌برانگیز در ضمن تعجب‌آور و تاسف‌بار است. مشکل بزرگ هر دو گروه کورکورانه‌پذیرفتن شنیده‌ها و خواننده‌ها و عدم نگرشی ژرف و عقلانی در درک محتوا و مفهوم مذهب راستین است.

۲- مساله‌ی جهانی‌شدن که اگر به مفهوم تبادل فرهنگ‌ها و رفع چالش سنت و مدرنیته و متعادل‌شدن هر دو و نیز دفاع از حقوق بشر و تلاش در گسترش مبانی درست آن در سطح جهانی باشد که محققاً حرکتی است انسانی و دستاوردی است که نیاز بشر امروز است، اما اگر به‌منظور سلطه‌ی فرهنگ قدرتمند بر فرهنگ‌های ضعیف یا خرده فرهنگ‌ها باشد، می‌توان مساله را این‌گونه تحلیل کرد و دلیل آن را که اشاره‌ی به شعور کاذب انسان است این‌طور برشمرد که حمایت کشورهای قدرتمند از شرکت‌های چند ملیتی صنایع فرهنگی تنها جنبه‌ی اقتصادی نداشته بلکه باید گفت بخشی از راهبرد جهانی‌ست که هدف آن سلطه‌ی غرب بر دنیاست، به همین دلیل رسانه‌های بین‌المللی که تحت سیطره‌ی این شرکت‌ها بوده و تنها به منافع شخصی خود می‌اندیشند، فرهنگ فردای انسان‌ها را رقم می‌زنند و ارزش‌ها و دیدگاه‌های انسان فردا را تعیین می‌کنند که منظور از صنایع فرهنگی حوزه‌های اطلاع‌رسانی و ارتباطات است، در این بخش در مجموع تمرکز سرمایه و سرمایه‌گذاری بسیار بالاست و همین مساله

باعث شده که زیرساخت‌های فرهنگ در دنیا در اختیار این شرکت‌ها قرار گیرد که فعالیت‌شان در مسیر آزادسازی سریع جریان ارتباطات و اطلاعات و نیز انتشار آن‌هاست و اغلب به سه قدرت اقتصادی بزرگ جهان، اروپا، آمریکا و ژاپن وابسته هستند. باید گفت موج برتری جویی و به حاشیه‌راندن دیگران دلایل مختلف دارد که ظالم و مظلوم هر دو در آن می‌توانند مقصر باشند، اگر فقر، بی‌سوادی، اختلاف طبقاتی، بیکاری، نابرابری‌های فرهنگی و اجتماعی، حمایت از فرهنگ افراطی سنتی در همه‌ی ابعاد یا تقلید کورکورانه از فرهنگ‌های بیگانه که در مورد هر کدام بسیار باید گفت و نوشت ریشه‌یابی و سپس حتماً به‌گونه‌ی نسبی درمان گردد، شعور کاذب فرصت ترک‌تازی در عرصه‌ی حیات فکری و نیز عملکرد بشر را پیدا نخواهد کرد، زیرا نه زور گرفته‌ایم و نه زیر بار زور زانو خم کرده‌ایم.

۳- فساد که گذشته از آن‌چه را که ذکر شد در برمی‌گیرد، شاهدیم که در شرق و غرب عالم و در ابعاد مختلف و اشکال گوناگون بیداد می‌کند.

۴- جنگ، آیا سلاح‌های جنگی که با فناوری‌های صنعتی مدرن شتابی روزافزون به قدرت ویرانگرشان داده شده برای چه هستند؟ جنگ این مصیبت‌بارترین فاجعه‌ی بین انسان‌ها که جنبه‌های گوناگون شعور کاذب بشر را کاملاً به نمایش می‌گذارد و نیز تلاش بی‌وقفه برای تسهیل در ساختار تکنولوژی مرگ... مرگ انسان‌هایی که با چنان هدف بزرگ و مقدسی به‌وجود آمده‌اند و چه سخت موظفند رسالت عظیم خود را در عرصه‌ی گسترش دانش و پژوهش با هدف پرورش شعور و ادراک تا وصول به مرحله‌ی تکامل به انجام رسانند، جنگ اگر مفهومی نیز داشته باشد، تنها جنگ مابین خیر و شر است و به قول کانت: تاریخ عبارت از چنین جنگی است.

۵- در مورد مسأله‌ی حقوق بشر و نیز آزادی که اینک در جوامع بین‌المللی بسیار مطرح است در مقاله‌ی تحت عنوان حقوق بشر، حقوق اسلامی که توسط نگارنده در روزنامه‌ی شرق به چاپ رسید از اشارات بسیار قرآن کریم در مورد این مسائل یاد کرده‌ام که اینک نیز در ارتباط با این مقوله‌ها به آیات نورانی کلام الهی استناد می‌کنم، باشد که توجه انسان را از شعور کاذب منحرف گرداند. در چهارده قرن پیش از ظلم‌نکردن و ظلم‌پذیرنبودن، برده‌نبودن و بردگان را آزادکردن، برابری و برادری انسان‌ها در تمامی ابعاد بدون در نظرگرفتن جنسیت، نژاد، رنگ، زبان، ملیت و... البته باز کاملاً متناسب با شرایط زمان که توجه به این مهم از بزرگ‌ترین وظایف ماست در جابه‌جای کلام مجید یاد شده، حضرت علی (ع) حقوق بشر را با معنویت پیوند داده‌اند، حق الناس نگاه ایشان به حقوق بشر وظیفه‌ی او در تلاش به‌خاطر رشد روحی و تکامل است که موظف است با آزادی تام و تمام و نیز با شهامت کامل آن را در جوامع مطرح کند؛ البته منظور مخالفت با حقوق بشر نیست، منظور مشخص است، بلی، با آزادی تمام، آزادی را ارج می‌نهیم. این ارزش خود بنیاد را چرا که بشر آزاد آفریده شده و منظور از آزادی حقیقی به گفته‌ی کانت آزادشدن انسان از هر نوع سلطه‌ی غیرعقلی است که منظور سلطه‌ی تمایلات نفسانیت که بشر به یاری عقل قادر است خود را از شر آن‌ها رها سازد و نیز منظور ریشه‌کن کردن آن‌ها نیست، بلکه تربیت و کنترل آن‌هاست. در این‌صورت است که انسان از درون آزاد می‌شود، ولی باید گفت متأسفانه این ایده‌ی عقلانی و نجات‌بخش کانت از اواخر قرن نوزدهم

به بعد و بویژه با ظهور افرادی چون نیچه و به‌نوعی شوپنهاور شدیداً مورد تردید قرار گرفت که انسان بتواند یا حتماً بخواهد تمایلات و غرایز را اسیر عقل سازد و مفهوم دیگری از عقلانیت شکل گرفت که به‌نوعی به این تمایلات (هرچه که باشند) خوش‌آمد می‌گفت، اما به‌نظر می‌رسد آن‌چه امروز در جهان شاهد آن هستیم ثباتی است بر تاثیر روزافزون اندیشه‌های کانت، به این‌صورت که در کنار ظلم، فساد و تباهی موجی معنویت‌گرا به‌تدریج در حال پیش‌روی در جهان است که البته بسیار امیدوارکننده است، اما باید در ضمن خوش‌آمدگویی به این موج آن را از درون شکافت و به انسان‌ها تفهیم کرد که تا چه اندازه از عقل بنیادین مشهودی intellect برای درک حقیقت و آغاز راه توانسته‌اند بهره‌مند شود، چون در این مرحله شعور و عقلانیت بشر می‌بایست دائماً روندی صعودی را طی کند، از عقل بنیادین است که ایمان راستین (نه کورکورانه و تصوری) متولد می‌گردد که با عملکرد انسان در تمامی جنبه‌های حیات هم‌خوانی کامل دارد، ایمان عقلانی، چنین ایمانی از عقل حقیقی ناب متولد می‌گردد، عقلی که خاستگاه آن ذات و فطرت آدمی است و از نظر کمی و کیفی دارای سلسله مراتبی است و وظیفه‌ی بشر پرورش مستمر آن از طریق کسب علم و در نتیجه، پویایی ذهن که تفکر و تعمق روزافزون و ژرف‌تر را طلب می‌کند، می‌باشد، تفکر و تعمق ویژه در کلام الهی، عالم هستی و نیز درون خویشتن... اما مباد که انسان هنوز در چرخه‌ی شعور کاذب گرفتار باشد و آن را عقل حقیقی ناب بیندارد، این دیگر فاجعه است.

در قرآن کریم بارها به شعور کاذب اشاره شده، آن‌جا که می‌فرماید: آنان که در طلب دنیا تلاش می‌کنند، اگر مشیت الهی قرار گیرد، بهره‌ی آن را نیز خواهند گرفت، اما در جهان باقی جایی ندارند، آیا نباید آن‌چه را که با خواست مداوم از پروردگار و تلاش پیگیر، که تفکر عمیق بر آیات کامل‌ترین کتاب آسمانی و دریافت مفهوم و محتوای آن است با شهامت در جوامع مطرح کنیم و جهان را متوجه این حقیقت انکارناپذیر سازیم که ریشه‌ی تمامی مصیبت‌ها و سیاه‌روزی‌های که این چنین دامان بشریت را گرفته تنها در دورشدن از حقیقت و معنویت و احساس کاذب عدم نیاز به مذهب راستی که پله‌کان وصول به معرفت و تمامیت روح است و نیز بویژه عدم درک صحیح مفهوم کلام الهی (در تمامی کتب آسمانی به‌ویژه قرآن کریم) و در مجموع تنها اکتفاکردن به تفاسیر برآمده از معنای ظاهری آن‌هاست؟ به گفته‌ی ژاک دریدا، متافیزیک استوار بر این فرض است که معنا به‌هررویی و همواره حاضر است و ناشناخته‌ماندنش ناشی از ناتوانی ما در یافتن راه درست و یا نادرستی ابزاری است که برگزیده‌ایم، وی بر این گفته، متافیزیک حضور نام نهاده است.

در انتها دگرباره مسأله‌ی آزادی را پی می‌گیریم و با چند جمله‌ی زیبا از ژان پُل سارتر صحبت را تمام می‌کنیم، او می‌گوید: تفکر و ایده‌ها جدی و پُراهمیت‌اند و ما مسوول آن‌هاییم، آن‌ها نمودهای آزادی‌اند، آزادی هولناکی که هرگز ما را به خود وانمی‌گذارد، آزادی خلق کردن هر روزه‌ی خویشتن، و همین بار سنگین است که ما را... آزاد می‌کند. ■

## کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی

به قلم سیدحسن امین منتشر شد. بها: ۳۸۰۰ تومان

انتشارات دایرةالمعارف ایران‌شناسی - تلفن: ۶۶۹۶۸۴۸۸